**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 055– 07 /10/ 1400 اشتراط بلوغ در زکات /من تجب علیه الزکاه** **/زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## روایت نوزدهم و بیستم: صحیحه زراره و محمد بن مسلم

سَعْدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُمَا قَالا مَالُ الْيَتِيمِ لَيْسَ عَلَيْهِ فِي الْعَيْنِ وَ الصَّامِتِ شَيْ‏ءٌ فَأَمَّا الْغَلَّاتُ فَإِنَّ عَلَيْهَا الصَّدَقَةَ وَاجِبَةً.[[1]](#footnote-1)

این روایت در کافی اینگونه نقل شده است:

حَمَّادُ بْنُ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمَا قَالا لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ فِي الدِّينِ وَ الْمَالِ الصَّامِتِ شَيْ‏ءٌ فَأَمَّا الْغَلَّاتُ فَعَلَيْهَا الصَّدَقَةُ وَاجِبَةٌ.[[2]](#footnote-2)

در این نقل جای «العین»، «الدین» آمده است و چنانچه در جلسه گذشته بیان شد، درباره دین بحث خاصی وجود ندارد و دین محرّف عین است. همچنین به جای «الصامت»، «المال الصامت» آمده است که تفاوت خاصی ندارد.

### معنای «مال صامت» در کتب لغت

«صامت» در لغت مختلف معنا شده است.

در صحاح آمده است: و قولهم: ماله صامتٌ و لا نَاطِقٌ؛ فَالنَّاطِقُ: الحيوانُ، و الصامت: ما سِواه.[[3]](#footnote-3)

در المحکم دارد: و ما له صَامِتٌ و لا ناطِقٌ؛ الصَّامِتُ: الذَّهَبُ و الفِضَّةُ، و الناطِقُ: الحيوانُ.[[4]](#footnote-4)

در المخصّص از ابن سکّیت نقل شده است: ما له صامِتٌ و لا ناطِقٌ الصامِتُ- المَوَات و الناطِقُ- الحَيَوان لا يُسْتعمَل الا فى الجَحْد أى انه لا يُقال له صامِت و ناطِق‏[[5]](#footnote-5)

«لا يُسْتعمَل الا فى الجَحْد» احتمالا به این معناست که صامت و ناطق با همدیگر در جمله مثبت به کار نمی رود و گرنه صامت جداگانه در عبارت مثبت به کار رفته است. در روایات نیز کلمه صامت در جملات مثبت به کار رفته است.

برخی از لغویین هر دو تفسیر را ذکر کردند. مانند شمس العلوم که در جایی می نویسد:

[الصامت‏]: يقال: ما له ناطق و لا صامت: أي مال، فالصامت: الذهب و الفضة، و الناطق: الحيوان.[[6]](#footnote-6)

ابتدا بیان می کند: «ما له ناطق و لا صامت» مال داشتن را به صورت مطلق نفی می کند و صامت به تنهایی به معنای ذهب و فضه است. سپس در جایی دیگر می نویسد:

[الناطق‏]: يقال: ما له صامتٌ و لا ناطق، فالصامت ما سوى الحيوان من المال، و الناطق الحيوان.[[7]](#footnote-7)

در تاج العروس نیز مختلف بیان کرده است. در موضعی می نویسد:

و من المجاز: ما له صامِتٌ، و لا ناطِقٌ: الصّامِتُ من المالِ: الذَّهَبُ و الفِضَّةُ، و النّاطِقُ منه الحيوانُ من الإِبِل و الغَنَم، أَي: ليس له شيْ‏ءٌ.[[8]](#footnote-8)

سپس در جایی دیگر می نویسد:

و من المَجازِ قَولُهم: «ما لَه ناطِقٌ و لا صامِتٌ»، أَي: حَيوانٌ و لا غَيْرُه من المَالِ، فالنّاطقُ: الحَيوانُ، و الصامِتُ: ما سِواه، و قيلَ: الصّامِتُ: الذَّهبُ و الفِضَّة.[[9]](#footnote-9)

در لسان العرب، برخی از این عبارات نقل شده است و دو عبارت تازه در آن وجود دارد. در موضعی می نویسد:

و قولهم: ما له صامِت و لا ناطِقٌ؛ فالناطِقُ الحيوان و الصامِتُ ما سواه، و قيل: الصامِتُ الذهب و الفضة و الجوهر، و الناطِقُ الحيوان من الرقيق و غيره، سمي ناطِقاً لصوته.[[10]](#footnote-10)

در این عبارت، جوهر را اضافه کرده و بیان کرده حیوان بردگان را نیز شامل است.

در موضع دیگری از لسان العرب آمده است:

تَصْأَى أَي تُصَوِّت. ابن الأَعرابي: في المثل جاء بما صَأَى و صَمَت، يعني جاء بالشاء و الإِبلِ، و ما صَمَتَ بالذهبِ و الفِضة، ... الأَصمعي: الصائي كلُّ مالٍ من الحَيَوان مثل الرقيقِ و الدَّوابِّ، و الصامِتُ مثلُ الأَثوابِ و الوَرِقِ، و سُمِّي صامِتاً لأَنه لا رُوحَ له[[11]](#footnote-11)

ظاهر «لا روح له» این است که در مقابل حیوان است و شامل گیاهان نیز می شود.

در مجمع البحرین تعبیری وجود دارد که تعبیری خوبی به نظر می آید:

و المال الصَّامِتُ: الذهب و الفضة، و هو خلاف الناطق و هو الحيوان. و أكثر ما يطلق الصَّامِتُ على الجماد و الناطق على الحيوان. و منه قول الفقهاء" الزكاة في الناطق و الصَّامِتِ"، و قولهم:" ما له صَامِتٌ و لا ناطق" أي ليس له شي‏ء.[[12]](#footnote-12)

ابتدا ایشان گویا دو تفسیر برای مال صامت می کند. سپس بیان کرده: هر چند «صامت» مقابل حیوان است اما بر جماد اطلاق می شود و بر گیاهان اعم از اشجار و غلات اطلاق نمی شود. شاید ایشان به اعتبار برخی از روایات ما که «صامت» را در مقابل «غلات» قرار داده، اینگونه معنا کرده است. این اطلاق یا به این اعتبار است که «صامت» در مقابل ذهب و فضه است در نتیجه غلات از آن خارج است یا به این اعتبار است که «صامت» به معنای جماد است و مراد از «لا روح له» اعم از روح نباتی است.

### معنای «مال صامت» با توجه به استعمالات روایی

در دو روایت کلمه «صامت» به کار رفته است به خصوص یک روایت، روشن است که مراد از «الصامت»، مطلق غیر حیوان نیست و مثلا خصوص ذهب و فضه است. در کافی وارد شده است:

يَقُولُ مَا يُخَلِّفُ الرَّجُلُ شَيْئاً أَشَدَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَالِ الصَّامِتِ كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ قَالَ يَجْعَلُهُ فِي الْحَائِطِ يَعْنِي فِي الْبُسْتَانِ أَوِ الدَّارِ.[[13]](#footnote-13)

بستان و دار غیر از حیوان است ولی گویا بستان و دار، مصداق مال صامت نیستند و مال صامت، شامل آنها نیست. این اطلاق متناسب با معنایی است که «مال صامت» را مختص به ذهب و فضه دانستند. «الحائط» در مقابل مزرعه است که دیوار نداشته است بر خلاف بستان که معمولا دیوار داشته است. اصل «بستان» فارسی و بوستان است و در عرب بیشتر تعبیر «الحائط» استفاده می شود. پس ظاهرا «المال الصامت» در این روایت به همان معنای ذهب و فضه است.

روایت دیگری وجود دارد که و لو به این صراحت نیست اما با ذهب و فضه تناسب بیشتری دارد:

وَ كُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ رِكَازاً فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ شَيْ‏ءٌ قَالَ قُلْتُ وَ مَا الرِّكَازُ قَالَ الصَّامِتُ الْمَنْقُوشُ ثُمَّ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ ذَلِكَ فَاسْبِكْهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي سَبَائِكِ الذَّهَبِ وَ نِقَارِ الْفِضَّةِ شَيْ‏ءٌ مِنَ الزَّكَاةِ.[[14]](#footnote-14)

«الصامت» به معنای ذهب و فضه است و «المنقوش» به معنای مسکوک است. در این روایت بیان شده: طلا و نقره تا زمانی مسکوک نباشد، زکات ندارد. پس اگر ذهب و فضه از مسکوک بودن خارج شوند و به شمش تبدیل شوند، زکات ندارد.

در روایت زراره و محمد بن مسلم، غلات را خارج از مال صامت قرار داده است. به احتمال زیاد معنای متعارف در کتب لغت که ذهب و فضه است، در آن اراده شده است. اگر مراد از «المال الصامت» ذهب و فضه باشد و«العین» نیز - چنانه در پاورقی ترجمه شده- به معنای «ما ضرب من الدنانیر و العین النقد» باشد، در روایت « مَالُ الْيَتِيمِ لَيْسَ عَلَيْهِ فِي الْعَيْنِ وَ الصَّامِتِ شَيْ‏ءٌ» عام (الصامت به معنای مطلق ذهب و فضه) به خاص (العین به معنای ذهب و فضه مسکوک) عطف شده است و بیان می کند: در مسکوک و ذهب و فضه و لو غیر مسکوک باشد، زکاتی نیست.

### اخذ به اطلاق مفهوم صدر روایت یا مفهوم ذیل؟

از این روایت استفاده می شود که در مال یتیم در ذهب و فضه، زکات نیست. مفهوم این عبارت آن است که در غیر ذهب و فضه و لو مواشی و غلات، زکات هست. در ذیل تنها بیان شده: «فَأَمَّا الْغَلَّاتُ فَإِنَّ عَلَيْهَا الصَّدَقَةَ وَاجِبَةً» و اشاره ای به ثبوت زکات در مواشی نشده است. در این صورت آیا باید به اطلاق مفهوم صدر اخذ کرد و زکات را در مواشی ثابت دانست یا باید به مفهوم ذیل اخذ کرد و زکات را از مواشی نفی کرد؟ مرحوم آقای حکیم در مواردی که صدر عام است و ذیل خاص است، بیان می کند: ذیل مفهوم ندارد و در مقام بیان یکی از مصادیق صدر است. مطابق این مبنا، روایت بیان می کند: در ذهب و فضه زکات نیست و در غیر ذهب و فضه زکات هست و یکی از مصادیق غیر ذهب و فضه، غلات است. غیر ذهب و فضه شامل مواشی نیز می شود پس در مواشی نیز زکات ثابت است.

آیت الله والد می فرمودند: این قاعده عمومیت ندارد و ممکن است ذیل قرینه بر این باشد که مقسم کلام در صدر، خاص است. پس ممکن است در روایت مورد بحث، مقسم کلام امام علیه السلام خصوص ذهب و فضه و غلات باشد و مواشی در محل صحبت امام علیه السلام نبوده است و تنها حکم ذهب و فضه و غلات را بیان کردند. در بحث تعدّد در غسل، روایتی با این مضمون وارد شده است: اغْسِلْهُ فِي الْمِرْكَنِ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ غَسَلْتَهُ فِي مَاءٍ جَارٍ فَمَرَّةً وَاحِدَةً.[[15]](#footnote-15) مرحوم آقای حکیم بیان کرده: از «اغسله فی المرکن مرّتین» که در مقام بیان ما یعتبر فی التعدّد است و تعدّد را تنها در مرکن بیان کرده است، استفاده می شود که در غیر مرکن مثل کرّ تعدّد معتبر نیست و ذکر جاری ذیل روایت، از باب بیان احد مصادیق مفهو صدر است. اما آیت الله والد بیان کرده: امام علیه السلام تنها در مقام بیان حکم مرکن و ماء جاری است زیرا معمولا یا لباس در لگن شسته شده یا در آب جاری شسته می شود و افراد آب کرّ راکد را با لباس شستن، فاسد نمی کردند. استخرهایی که آب از یک طرف داخل شده و از طرف دیگر خارج می شود نیز آب جاری است و آب کرّ راکد محسوب نمی شود. پس هیچ وقت در استخری که آب راکد داشته، لباس نمی شستند و این استخرها یا حوض ها، تنها برای نگهداری آب است و از آن آب برداشته می شده و در مرکن لباس می شستند. به همین دلیل در خانه هایی که آب کرّ جاری وجود نداشته، بسیار مواظب بودند که آب کثیف نشود و بسیاری از مواقع، سرپوشیده بوده تا خراب نشود. پس شستن لباس در آب کرّ راکد متعارف نبوده است و امام علیه السلام به همین دلیل در مقام بیان غسل در ماء کرّ راکد نیست.

در روایت محمد بن مسلم و زراره این سوال وجود دارد که مواشی بر خلاف غسل در ماء کرّ راکد، متعارف است. چرا امام علیه السلام به مواشی نپرداخته است؟

معنای «العین» اعم از سکه مسکوک است و باید از جهت لغویین و تطبیق ها و مثال ها تتبّع کرد تا دید آیا «العین» به معنای عام است و شامل مواشی می شود؟ با این فرض فعلا در حدّ سوال مطرح می شود که چرا در در روایت حکم مواشی بیان نشده است؟ یکی از مشکلات موجود در این روایت، همین مشکل است که در کلام شارحین حدیث نیز مورد بحث قرار گرفته است.

## مواجهه علمای عامه با توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

امروز به تناسب روایتی را می خوانیم و درباره آن صحبت می کنیم.

برخی از عامه و حتی بزرگان آنها، در برخی از مواقع روایاتی را نقل کردند که توهین صریح به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است اما چون این روایات در فضائل بزرگان آنهاست، محبّت به بزرگان آنها باعث شده از توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غافل شوند یا برایشان این توهین مهم نباشد «حبّک الشیء یعمی و یصمّ» باعث می شود خیلی از مواقع توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آنها اهمیت نداشته باشد.

این روایت در بسیاری از منابع عامه وارد شده است. مانند: مسند احمد ج 33 ص 135 و ص 130، الادب المفرد ج 1 ص 177، فضائل الصحابه ج 1 ص 260، اسد الغابه ج 1 ص 54 و منابع دیگری که نیازی به ذکر نقل آدرس آنها نیست. در مسند احمد ج 33 ص 135 روایتی نقل شده که با تغییر تحیّات این است:

أَنَّ الْأَسْوَدَ بْنَ سَرِيعٍ، قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنِّي قَدْ حَمِدْتُ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمَحَامِدَ وَمِدَحٍ وَإِيَّاكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ: " أَمَا إِنَّ رَبَّكَ تَعَالَى يُحِبُّ الْمَدْحَ، هَاتِ مَا امْتَدَحْتَ بِهِ رَبَّكَ تَعَالَى " قَالَ: فَجَعَلْتُ أُنْشِدُهُ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَأْذَنَ أَدْلَمُ أَصْلَعُ أَعْسَرُ أَيْسَرُ، قَالَ: فَاسْتَنْصَتَنِي لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ - وَوَصَفَ لَنَا أَبُو سَلَمَةَ كَيْفَ اسْتَنْصَتَهُ، قَالَ: كَمَا صَنَعَ بِالْهِرِّ – فَدَخَلَ الرَّجُلُ فَتَكَلَّمَ سَاعَةً، ثُمَّ خَرَجَ، ثُمَّ أَخَذْتُ أُنْشِدُهُ أَيْضًا، ثُمَّ رَجَعَ بَعْدُ فَاسْتَنْصَتَنِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ، وَوَصَفَهُ أَيْضًا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، مَنْ ذَا الَّذِي اسْتَنْصَتَّنِي لَهُ؟ فَقَالَ: " هَذَا رَجُلٌ لَا يُحِبُّ الْبَاطِلَ، هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ "[[16]](#footnote-16)

أَمَا إِنَّ رَبَّكَ تَعَالَى يُحِبُّ الْمَدْحَ، در برخی از نقل ها، «یحب الحمد» نقل شده که تفاوتی ندارد زیرا در کلام اسود، «محامد و مدح» وارد شده بود. اسود بن سریع شاعر بوده و شعری گفته بوده و خدمت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرضه داشته و خدمت ایشان شروع به خواندن می کند که شخصی وارد می شود که در وصف آن شخص می گوید: أَدْلَمُ أَصْلَعُ أَعْسَرُ أَيْسَرُ در برخی از نقل ها، «طوال» نیز وارد شده است. «ادلم» به الطویل الاسود و شخص بزرگِ سیاه چهره معنا شده است و چون در خود ادلم، طوال بودن وجود دارد، در برخی از نقل ها طوال ندارد. «اصلع» به معنای شخصی است که موی جلوی سرش ریخته است. «اعسر ایسر» شاید «اعسر یَسِر» باشد. در المنجد نوشته است: «الاعسر الذی یعمل بشماله یقال فلان اعسر یَسِر ای یعمل بیدیه جمیعا» شخصی که درشت هیکل است و با دو دستش کار می کند و اعسر و یسر نشانه شخص قوی و قدرتمند است.

قَالَ: فَاسْتَنْصَتَنِي لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ گویا پیامبر ص از این شخص تازه وارد ترسید و اسود را ساکت کرد.

 وَوَصَفَ لَنَا أَبُو سَلَمَةَ كَيْفَ اسْتَنْصَتَهُ، قَالَ: كَمَا صَنَعَ بِالْهِرِّ ابو سلمه راوی روایت چگونگی طلب سکوت پیامبر ص را نقل کرد. در اسد الغابه دارد، پیامبر ص فرمود: «س س» در فضائل الصحابه دارد، پیامبر ص فرمود: «اس اس» در مسند احمد ج 33 ص 130، نوشته: «بین بین» که باید تصحیف «س س» باشد که در اسد الغابه وارد شده است. در برخی از نقل ها آمده که پیامبر ص فرمود: «اسکت اسکت» ظاهرا همان «س س» صحیح است که ما هنگام درخواست سکوت می گوییم همچنانکه گاهی گربه را صدایی شبیه به آن دور می کنند.

فَدَخَلَ الرَّجُلُ فَتَكَلَّمَ سَاعَةً، ثُمَّ خَرَجَ، ثُمَّ أَخَذْتُ أُنْشِدُهُ أَيْضًا، ثُمَّ رَجَعَ بَعْدُ فَاسْتَنْصَتَنِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ، وَوَصَفَهُ أَيْضًا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، مَنْ ذَا الَّذِي اسْتَنْصَتَّنِي لَهُ؟ فَقَالَ: " هَذَا رَجُلٌ لَا يُحِبُّ الْبَاطِلَ، هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ " پیامبر ص طبق این نقل بیان کرده: عمر بن خطاب از باطل خوشش نمی آید و به همین دلیل به اسود می فرماید: سکوت کن.

آیت الله والد می فرمود: معنای این نقل آن است که نعوذ بالله پیامبر ص اهل گعده و باطل و از الوات است و عمر کسی است که از باطل خوشش نمی آید.

صدر و ذیل این روایت با هم تعارض دارد. در صدر روایت آمده بود: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنِّي قَدْ حَمِدْتُ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمَحَامِدَ وَمِدَحٍ وَإِيَّاكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ: " أَمَا إِنَّ رَبَّكَ تَعَالَى يُحِبُّ الْمَدْحَ، خداوند مدح را دوست دارد. یعنی مدح خداوند که در ذیل آمده «هذا رجل لا یحب الباطل» باطل است؟ آیا می توان گفت: خدا و رسول باطل را دوست دارند اما عمر باطل را دوست ندارد؟

ابو اسحاق حوینی از علمای سنی در کتاب النافله فی الاحادیث الضعیفه و الباطله ج 2 ص: 55 می نویسد:

ثم إني أرى أن في المتن نكارة، وهي أمر النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - الأسود بإمساك عن إنشاد الشعر عند دخول عمر معللاً ذلك بأنه رجل لا يحب الباطل! فالنبي - صلى الله عليه و آله و سلم - أولى بهجر الباطل، فإن هذا الشعر لا يخلو أن يكون حقاً أو باطلاً، و قد صح عن النبي - صلى الله عليه و آله و سلم - أنه قال: ((إن من الشعر حكمه))

می گوید: اگر قرار است این شعر باطل باشد، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از این باطل دوری نکرد. همچنین شعر الزاما شعر باطل نیست و شعر حکیمانه نیز وجود دارد.

در حلیه الاولیاء ابی نعیم، ج 1 ص 46، معنای خنده داری درباره این روایت بیان شده که «هذا رجل لا یحب الباطل» به این معنا است که هر چند این شعر باطل نیست، اما عمر حساس است که اگر شما عادت به شعر خواندن کنید، در جای دیگر شعر باطل خواهید خواند. ابی نعیم دیده صدر و ذیل به هیچ وجه با هم قابل سازش نیست و مجبور شده این معنای بی مزّه را بیان کند.

آیت الله والد می فرمود: به هیچ وجه به محدّثینی که این روایت را نقل کردند، برنخورده که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توهین شده است.

### نحوه مواجهه عامه با توهین به سران آنها

اما وقتی به سران آنها تلقی می کنند توهین شده، چه می کنند!!! در ضعفای کبیر عقیلی ج 5 ص 351 آمده است:

كَانَ زَيْدُ بْنُ الْمُبَارَكِ لَزِمَ عَبْدَ الرَّزَّاقِ فَأَكْثَرَ عَنْهُ ثُمَّ خَرَقَ كُتُبَهُ وَلَزِمَ مُحَمَّدَ بْنَ ثَوْرٍ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: كُنَّا عِنْدَ عَبْدِ الرَّزَّاقِ فَحَدَّثَنَا بِحَدِيثِ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ الْحَدِيثِ الطَّوِيلِ، فَلَمَّا قَرَأَ قَوْلَ عُمَرَ لِعَلِيٍّ وَالْعَبَّاسِ: فَجِئْتَ أَنْتَ تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ، وَجَاءَ هَذَا يَطْلُبُ مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا، قَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ: انْظُرُوا إِلَى الْأَنْوَكِ، يَقُولُ: تَطْلُبُ أَنْتَ مِيرَاثَكَ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا، أَلَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله و سَلَّمَ؟ قَالَ زَيْدُ بْنُ الْمُبَارَكِ: فَقُمْتُ فَلَمْ أَعُدْ إِلَيْهِ وَلَا أَرْوِي عَنْهُ حَدِيثًا أَبَدًا.[[17]](#footnote-17)

در شرح حال زید بن مبارک گفته شده: «ثقه عابد» و کتاب زهد او معروف است و چاپ شده است. از زید بن مباک، پرسیده شد: چرا از عبد الرزاق دست کشیدی و کتاب های خود را پاره کردی؟ او در جواب ماجرایی را نقل کرد. مالک بن اوس بن الحدثان حدیث مفصّلی را نقل کرده که مفصّل و مختصر آن در مجامع مختلف عامه نقل شده است. در این حدیث آمده که عباس و حضرت علی علیه السلام برای مطالبه میراث پیش عمر آمدند. عمر گفت: چرا به دنبال میراث آمدید در حالی که ابو بکر از پیامبر ص نقل کرد: «انا معاشر الانبیاء لا نورِث»؟

مالک بن اوس آمدم مزخرفی بوده است. «اعرابیٌ جِلفٌ» یا «بوّال علی عقبیه» که در روایات ما وارد شده بر مالک بن اوس یا اوس بن حدثان تطبیق می شود. او کسی است که برای گرفتن فدک از حضرت زهرا سلام الله علیها شهادت داده است.

قَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ: انْظُرُوا إِلَى الْأَنْوَكِ، «انوک» به معنای احمق است.

يَقُولُ: تَطْلُبُ أَنْتَ مِيرَاثَكَ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا، أَلَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله وَسَلَّمَ؟ خطاب به عمر می کند که این احمق سرش نمی شود که این جمله توهین به پیامبر ص است. چرا نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نمی آورد؟ به عباس خطاب می کند که برای گرفتن میراث برادر زاده آمدی و به علی علیه السلام خطاب می کند که برای گرفتن میراث زنت از پدرش آمدی. اما نام پیامبر ص را نمی آورد در حالی که این برادر زاده و این پدر، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است.

قَالَ زَيْدُ بْنُ الْمُبَارَكِ: فَقُمْتُ فَلَمْ أَعُدْ إِلَيْهِ وَلَا أَرْوِي عَنْهُ حَدِيثًا أَبَدًا. زید بن مبارک می گوید: پس از شنیدن توهین عبد الرزاق که به عمر گفت: احمق دیگر پیش او نرفتم.

علمای اهل سنت هر گاه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توهین شود، ناراحت نمی شوند اما در صورتی که به عمر در مقام دفاع از پیامبر ص توهین شود، به آنها بر می خورد. بنده در مقام دفاع از عبد الرزاق نیستم اما این رفتار که اگر شخصی در مقام دفاع از پیامبر ص به بزرگان آنها توهین کند، باید مطرود شود و تمام روایات او از بین برود و دیگر حدیثی از او نقل نشود، بسیار ناپسند است. اصل قضیه این است که محبّت بزرگان آنها به حدی در قلب آنها جای گیر شده که یا نمی فهمند برخی چیزها توهین به پیامبر ص یا اهل بیت اوست یا برای آنها توهین بودن اهمیتی ندارد. چنانچه گفته شده: «حبّ الشیء یعمی و یصمّ»

در قضایای اخیر نیز یا نمی فهمند که این جملات توهین به اهل بیت است یا برای آنها مهم نیست و همین قدر که در مقام مشروعیت بخشی به خلفای خودشان هستند، چیز دیگری برای آنها اهمیت ندارد. جالب تر آنکه این حرف را با گفته حضرت آیت الله وحید درباره داستان حضرت مریم و توهم توهین اتفاق افتاده در آنجا مقایسه می کنند. در حالی که این مقایسه به هیچ وجه صحیح نیست.

در داستان حضرت مریم، کفار توهینی کردند که برای حضرت مریم بسیار سنگین است و به خاطر آن آرزوی مرگ می کند﴿ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هذَا وَ كُنْتُ نَسْياً مَنْسِيّاً ﴾[[18]](#footnote-18) آیت الله وحید بیان می کند: توهینی که دامن حضرت مریم را گرفته و پرِ آن حضرت مسیح علی نبینا و علی آله و علیه السلام را گرفته را تنها می توان با قرآن پاسخ داد و با انجیل نمی توان پاسخ بهتان وارد شده حضرت عیسی و مادر صدیقه ایشان را پاسخ داد. به همین جهت وقتی مهاجرین در حبشه و مقابل نجاشی سوره مریم را می خوانند، برای او بسیار جالب است. زیرا سوره مریم می تواند دامن حضرت مریم را از بهتانی که به او زدند، پاک کند. آیت الله وحید بیان می کند: دامنه بهتان موجود و وارد شده به دامن حضرت مریم را تنها می توان با قرآن پاک کرد و کسی که قرآن را می سوزاند، نمی فهمد که بدون قرآن نمی تواند دامنه این بهتان را پاک کند. اما آیا به اهل بیت عصمت و طهارت کسی بهتان زده است غیر از آنکه شما با این سخنان خود بهتانی را مطرح می کنید؟

سید مهدی شجاعی نویسنده مذهنی معروف که کتاب کشتی پهلو گرفته او معروف است، صاحب نشریه نیستان بود. دادستان به عنوان انتشار مطلب غیر اخلاقی از او شکایت کرد. ایشان در دادگاه تبرئه شد اما پس از آن نشریه نیستان را تعطیل کرد. گفت: هر چند من در دادگاه تبرئه شدم اما این که دادستان من که نویسنده مذهبی بودم و دغدغه من مذهب بوده است را متهّم کند، اعتبار مرا خدشه دار کرد هر چند تبرئه شدم. باید دقت کرد: نفس نقل برخی مطالب توهین است و بحث این نیست که این آقا می خواست توهین کند البته این حرف ها به این ها نیامده است. بلکه اصل طرح این قضایا توهین است. اما آنها یا توهین بودن را نمی فهمند یا برای آنها مهم نیست و مهم آن است که مشروعیت سران خود را اثبات کنند. چنانچه ابن اثیر در اسد الغابه و احمد بن حنبل این مطالب را نقل می کنند و هیچ حاشیه ای نمی زنند که به پیامبر ص توهین شده است اما زید بن مبارک به محض اینکه توهین به سران خود را می شنود، چه می کند!!!

زراره در بحث ارث تعبیری دارد که در برخی از مسائل ارث از اینها سوال می کنیم آیا این مطلب در قرآن است؟ می گویند: نه. می گوییم: آیا در سنت پیامبر ص است؟ می گویند: نه. بلکه می گویند: سنه فلان و فلان.

مشکل اصلی این است که برای بسیاری از آنها، اهمیت بزرگان آنها از اهل بیت پیامبر ص بیشتر است و مهم نیست به اهل بیت پیامبر ص توهین شود یا نمی فهمند که توهین شده است. به همین دلیل این تعابیر توهین آمیز را مطرح می کنند و ادامه نیز می دهند.

در شرح حال اسود بن سریع در تهذیب الکمال می گوید: وكَانَ شاعرا محسنا قاصا[[19]](#footnote-19)

یکی از مشکلات تاریخی ما همین قصّاصین و داستان سرایان است که بالای منبر قصه سرایی می کردند. در طول تاریخ قصاصین پدرِ اسلام را در آوردند. آقای رسول جعفریان کتابی به نام نقش قصه پردازان در تاریخ اسلام دارد. چه داستان ها و جعلیاتی که این قصاصین نکردند. مشکل اهل سنت این است که در منابع آنها، روایات قصاصین جای روایات محدثین مقیّد را گرفته است.

خداوند توفیق دهد همیشه محبت اهل بیت در دل های ما جای گیر باشد و تا دامنه قیامت در نسل ما دشمن اهل بیت قرار ندهد و از تعصّب به دور باشیم. حب کورکورانه تعصّب است و خیلی از تعابیری که می کنند، نمی خواهند توهین کنند اما حب، چنان این شخص را کر و کور کرده که توهین به پیامبر ص و اهل بیت را درک نمی کند و برای او اهمیت ندارد. سید محمد باقر حجّت شعری دارد که در جرعه ای از دریا نیز داستان آن آمده است. ایشان ابتدا «یا امیما» گفته بود و در خواب حضرت زهرا س فرمود: «یا حمیرا بگو»

فیا حمیرا سبّکِ محرّم لاجل عین الف عین تُکرَم.

به خاطر یک شخص، هزار شخص احترام می شوند.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص29.](http://lib.eshia.ir/10083/4/29/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص541.](http://lib.eshia.ir/11005/3/541/) [↑](#footnote-ref-2)
3. الصحاح، ج 4 ص: 1559 [↑](#footnote-ref-3)
4. المحكم و المحيط الأعظم، ج‏8، ص: 297 [↑](#footnote-ref-4)
5. المخصص، ج‏2، ص: 147 [↑](#footnote-ref-5)
6. شمس العلوم، ج‏6، ص: 3821 [↑](#footnote-ref-6)
7. شمس العلوم، ج‏10، ص: 6644 [↑](#footnote-ref-7)
8. تاج العروس، ج‏3، ص: 85 [↑](#footnote-ref-8)
9. تاج العروس، ج‏13، ص: 459 [↑](#footnote-ref-9)
10. لسان العرب، ج‏10، ص: 354 [↑](#footnote-ref-10)
11. لسان العرب، ج‏14، ص: 449 [↑](#footnote-ref-11)
12. مجمع البحرين، ج‏2، ص: 209 [↑](#footnote-ref-12)
13. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص91.](http://lib.eshia.ir/11005/5/91/) [↑](#footnote-ref-13)
14. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص518.](http://lib.eshia.ir/11005/3/518/) [↑](#footnote-ref-14)
15. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج1، ص250.](http://lib.eshia.ir/10083/1/250/) [↑](#footnote-ref-15)
16. ترجمه: اسود بن سریع می گوید: خدمت پیامبر ص رفتم و به ایشان عرض کردم: من خداوند و شما را در قالب شعری حمد و ستایش کردم. حضرت ع فرمود: خداوند حمد و ستایش را دوست دارد. شعر خود را که در آن خداوند را ستایش کردی، بخوان. اسود گوید: شروع به خواندن شعر کردم که مردی بلند و سیاه چهره و قوی هیکل که موهای جلوی سرش ریخته بود وارد شد. به محض ورود این شخص، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با تعبیر «س س» که گربه را دور می کنند، از من طلب سکوت کرد. این شخص وارد شد، مدتی سخن گفت و سپس خارج شد. سپس شعر خود را ادامه دادم و دوباره این شخص وارد شد و باز هم پیامبر ص مرا ساکت کرد. به پیامبر ص عرض کردم: این شخص چه کسی بود که به خاطر او گفتید ساکت باشم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این مردی است که باطل را دوست ندارد او عمر بن خطاب است. [↑](#footnote-ref-16)
17. ترجمه: زید بن مبارک، ملازم عبد الرازق بوده و فراوان از او روایت شنیده بود اما کتب خود را پاره کرد و ملازم محمد بن ثور شد. از او پرسیده شده: چرا از عبد الرزاق جدا شدی؟ گفت: نزد عبد الرزاق، حدیث مفصّلی را از قول مالک بن اوس می خواندیم. عبد الرزاق قول عمر به عباس و علی را خواند که تو (عباس) برای مطالبه میراثت از پسر برادرت آمدی و این (علی) برای مطالب میراث زنش از پدرش آمده است. عبد الرزق گفت: به این احمق نگاه کنید که می گوید: تو میراثت از پس برادرت ار طلب می کنی و این میراث زنش از پدرش را طلب می کند. چرا عمر نگفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؟ زید بن مبارک می گوید: از پیش عبد الرزاق بلند شدم و دیگر نزد او نرفتم و حدیثی را ابدا از ان نقل نمی کنم. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره مریم، آيه 23. [↑](#footnote-ref-18)
19. تهذیب الکمال، ج 3، ص: 222 [↑](#footnote-ref-19)